سلام بر کلیسای BeLoved City، من بسیار شکرگزارم که امروز به شما می‌پیوندم! اسم من Kai است و یکی از پیروان مسیح هستم که اینجا در Nanaimo به کار و زندگی مشغول است. من با کلیسایی به نام Youth With a Mission کار می‌کنم و ارزش‌های اصلی ما در YWAM شناخت خدا و شناساندن او هستند، بنابراین این کاری است که ما اینجا در Vancouver Island به انجام آن مشغول هستیم.

من همچنین بسیار شکرگزارم که عضوی از جمعیت کلیسای BeLoved هستم و اینکه می‌توانم سخنان خود را در این سری "نمایشنامه را تغییر بده" با شما به اشتراک بگذارم. کشیش آنجلا و کشیش کریس با همکاری دیگران بر روی این سری سخت کار کرده‌اند و من ایمان دارم که به زندگی شما برکت خواهد بخشید، چه به خدا نزدیک باشید چه نباشید!

برای شروع، من داشتم به این پیام در چارچوب فصل کریسمس فکر می‌کردم، که به زودی نیز فرا می‌رسد. حال، شما را نمی‌دانم، اما من عاشق کریسمس هستم. عاشق سنت‌های آن، گردهم‌آیی‌های آن، جشن‌ها، و علی‌الخصوص غذاهای مخصوص کریسمس! اما چیزی که بیش از همه عاشق آن هستم داستان‌سرایی‌ها است – به معنی، این عمل انسان‌ها که حقایق مهم را از طریق داستان‌هایی که نسل به نسل منتقل می‌شوند به خود یادآوری می‌کنیم. چیزهایی مثل افسانه‌ها، ترانه‌ها، شعرها، فیلم‌های سینمایی، و هنر، همگی وسیله‌ای هستند برای انتقال این داستان‌ها، و این یکی از بهترین راه‌هایی است که بشریت برای انتقال حکمت، تعلیمات، و حقایق آموخته است. داستان‌سرایی در تاریخ و فرهنگ انسان‌ها عملی جهانی بوده و جایگاه ویژه‌ای داشته است. به عنوان مثال، اولین اقوام ساکن شده در ساحل غربی، در زمستان‌های سرد ترانه‌ها، رقص‌ها و داستان‌هایی را به اشتراک می‌گذاشتند تا دانش پیشینیان خود را به نسل بعدی منتقل کنند. من فکر می‌کنم این سنتی شگفت‌انگیز است!

اعتقاد شخصی من این است که این عمل داستان‌سرایی از طرف خداوند به انسان بخشیده شده است! در خانواده خدا، ما نیز داستان‌هایی داریم که خدا از آنها استفاده می‌کند تا حقایقی عمیق را درباره هویت ما به عنوان مردم و فرزندان او آشکار سازد. یکی از این داستان‌ها داستانی است به نام سفر خروج! داستانی از فرار بزرگ یکی از اقوام خداوند که در انجیل آن را می‌یابیم.

برای درک این داستان نیاز است که پیش‌زمینه‌هایی را بدانیم. در کتاب پیدایش، اولین کتاب در انجیل، بشریت از زمان شورش خود در آغاز خلقت از خداوند جدا گشته بود. اما خدا ما را آنجا رها نمی‌کند، او مردی را انتخاب می‌کند به نام ابراهیم، که پدر یک قوم نجات‌یافته خدا در زمین باشد. این جایی است که خانواده ما آغاز می‌شود! خداوند وعده داد که قوم ابراهیم را مانند ستارگان آسمان تکثیر کند و همه ملت‌ها را از طریق او برکت دهد. او همچنین آشکار ساخت که قوم او برای 400 سال بردگی در سرزمینی غریبه را تحمل خواهند کرد – و این جایی است که داستان سفر خروج آغاز می‌گردد.

قوم ابراهیم نهایتا سر از سرزمین مصر در می‌آورند، جایی که وعده خدا درباره تکثیر آنها دیگر تحقق یافته است. انجیل‌شناسان تخمین می‌زنند که تعداد کل قوم به میلیون‌ها نفر می‌رسید! به این گروه جوان از انسان‌ها عبرانیان گفته می‌شد. اما فرعون مصر بر آنها ستم بسیار روا می‌داشت، آنها را به بردگی کشیده بود و فرزندان آنها را می‌کشت. اما در میان این نسل‌کشی، خداوند کودکی عبرانی به نام موسی را نجات می‌دهد. خدا موسی را به عنوان ناجی عبرانیان بزرگ می‌کند. وقتی که او فرد بالغی شد، به فرمان خداوند به مقابله با فرعون برخاست و خواستار آزادی قوم خود شد تا بتوانند به

خدا خدمت کنند. اما فرعون هر بار امتناع می‌ورزد، و هر دفعه که چنین می‌کند، خداوند بلایی را بر مصر نازل می‌کند. هر بلا طوری طراحی شده است که ناتوانی مصر و خدایان دروغینش را در برابر خدای زنده ابراهیم و موسی آشکار سازد. در نهایت، خداوند بلایی نهایی را بر فرزند اول همه انسان‌ها و حیوانات در مصر می‌فرستد، و به قوم خود هشدار می‌دهد که درب خانه‌های خود را با خون بره‌ای بپوشانند تا عذاب از آنها "عبور" کند. این چیزی است که هر سال در عید پسح به جشن گرفته می‌شود. پس از مرگ فرزند ارشد خود، فرعون قوم خداوند را رها می‌کند تا از مصر بروند. اما، زمانی که به ساحل دریای سرخ می‌رسند، ارتش فرعون به قوم موسی حمله‌ور می‌شود. در حالی که آنها با استیصال خدا را به کمک می‌خواندند، او دریا را می‌شکافد تا قومش بتوانند از آن عبور کنند، اما سپس آب را رها می‌سازد تا ارتش فرعون را که در تعقیب بودند در هم بکوبد. به خاطر این معجزه، جشن گرفته می‌شود و ترانه‌ها خوانده می‌شود، چرا که قوم ابراهیم از بردگی و نابودگی نجات یافتند!

اما صبر کنید، داستان اینجا تمام نمی‌شود! تقریبا درست بعد از این نجات شگفت‌انگیز، قوم ابراهیم شروع می‌کنند به غرغر کردن و گله و شکایت از گرسنگی و تشنگی، و حتی آرزو می‌کنند که ای کاش دوباره در مصر بودند – در بردگی! اما خداوند با این وجود به آنها رسیدگی می‌کند و آنها را به کوهی می‌برد تا حضور عظیم خود را به آنها آشکار کند. در اینجا، خدا از قوم دعوت می‌کند که به بالای کوهی روند که او در آن حضور دارد، اما آنها از روی ترس موسی را به عنوان نماینده خود انتخاب می‌کنند. خداوند همچنین پیمانی با قوم ابراهیم می‌بندد که به یکدیگر وفادار باشند، اما آنها تقریبا بلافاصله پیمان را می‌شکنند و شروع می‌کنند به پرستش خدایان دروغین، همانطور که در مصر می‌کردند. با این وجود، خداوند کماکان با این قوم یکدنده صبوری می‌کند و سعی می‌کند از این گروه مهاجران و بردگان آزاد شده، ملتی کاملا تازه بسازد. او برای آنها چادری برای ملاقات بر پا می‌کند که حضورش درون آن ساکن است، و سیستمی از قربانی کردن به آنها ارائه می‌دهد تا شاید، با وجود بدی‌ها و شورش‌گریشان، بتوانند به محضر او وارد شوند. او آنها را غذا می‌دهد، لباس می‌پوشاند، و از آنها در برابر دشمنانشان محافظت می‌کند. او آنها را با ستونی از آتش در شب و ابری در روز در طبیعت وحشی هدایت می‌کند به سمت سرزمین وعده داده شده به ابراهیم و قومش. و با این وجود این قوم همچنان به گله و شکایت ادامه داده و آرزو می‌کنند که در مصر مانده بودند. حتی زمانی که به سرزمین موعود نزدیک می‌شوند، در وعده خداوند تردید کرده و از ترس مردمانی که ممکن است در آنجا زندگی کنند از ورود به آن سرزمین امتناع می‌ورزند. حتی برای مدتی تصمیم می‌گیرند دوباره به بردگی در مصر بازگردند! آنها کاملا خدا و مأمور او، موسی، را طرد می‌کنند. بنابراین خداوند برای تصمیم آنها احترام قائل شده و اجازه می‌دهد که آن نسل از قوم ابراهیم برای 40 سال در صحرا سرگردان باشند تا اینکه نسلی جدید به وجود آید که حاضر باشد به وعده‌های خداوند "بله" گفته و به آن سرزمین پربرکت وارد گردد. و این دقیقا اتفاقی بود که افتاد.

عجب داستان عجیبی نه؟ آیا آسان نیست که درباره گذشتگانمان قضاوت کرده و بگوییم "خب چرا حاضر نبودند وفادار باشند؟". اما بگذارید از شما بپرسم، آیا شباهت‌هایی بین این داستان و داستان عیسی که بیشتر با آن آشنا هستیم می‌بینید؟ درباره‌اش فکر کنید، مصر در اینجا نماد همان بردگی ما به گناه است. خداوند نجات‌دهنده‌ای را می‌فرستد، عیسی، تا ناجی ما باشد. عیسی بر روی صلیب، قدرت شیطان و این جهان را در هم می‌شکند، همانطور که آن ده بلای الهی قدرت مصر را در هم

شکستند. خون عیسی ما را از قضاوت خداوند نجات می‌دهد، همانطور که بره پسح عبرانیان را نجات داد. آب‌های دریای سرخ نماد آب‌های غسل تعمیدند که ما را از گناه و مرگ به آزادی و زندگی می‌رسانند. می‌توانید این را ببینید؟ سفر خروج از جهات بسیاری پیشگویی داستان رستگاری عیسی است!

حال بیایید این سؤال را بپرسیم: ما در کجای داستان هستیم؟ اگر اکنون در حال خواندن این کلمات هستید، شاید احساس کنید که هنوز در مصر در بردگی هستید. یا شاید یکی از پیروان عیسی باشید که در طبیعت وحشی به سمت عرض موعود می‌روید. سرزمین برکت و آسایش. من شباهت‌های بسیاری بین پیروان عیسی در زمان حال و نیاکان ما در طبیعت وحش می‌بینم. هر دو نسل درگیر مبارزه هستند بین زندگی در بردگی و مرگ و یا آزادی و زندگی تازه. درست مانند آن قوم در طبیعت وحش، چقدر اتفاق می‌افتد که تصمیم می‌گیریم به زندگی قبلی خود در بردگی به گناه در "مصر" بازگردیم؟ با این وجود، خداوند چقدر وفادار است که به ما روزی می‌دهد، ما را به خود نزدیک می‌کند، و از ما مخلوقی کاملا تازه می‌سازد با وجود اینکه ما یک‌دنده و شورش‌گر هستیم؟ آیا خدا ما را به بالای کوه دعوت نمی‌کند تا در حضور او باشیم، و با این وجود ما امتناع می‌ورزیم. او ما را فرا می‌خواند تا یک زندگی پیروزمندانه داشته باشیم و به سرزمین موعود وارد شویم، اما ما درگیر ترس و تردید هستیم و حاضر نیستیم به او اعتماد کنیم. من در واقع در اینجا دارم خود را خطاب قرار می‌دهم، دوستان! اما آیا حس می‌کند که این داستان چقدر با خانواده امروزی ما مرتبط است و چقدر پیش می‌آید که ما در برابر برکاتی که خدا می‌خواهد به ما ببخشد مقاومت می‌کنیم؟ چگونه است که ما هنوز در ذهنیتی نیمه-مرده، همچنان در بردگی، زندگی می‌کنیم که از داشتن یک زندگی پیروزمندانه و پربرکت آنچنان که خواست خداوند است جلوگیری می‌کند؟ چیزی که من فکر می‌کنم باید برای ما اتفاق افتد، همانطور که برای قوم ابراهیم در بیابان اتفاق افتاد، این است: خدا ما را از مصر خارج کرد، اما حالا باید مصر را از ما خارج کند. با وجود اینکه خدا آن قوم را از بردگی رهانیده بود، آنها همچنان مانند بردگان رفتار می‌کردند، هنوز تحت تأثیر ترس، ناامنی، قربانی‌پنداری و استثمار بودند. این باورهای اساسی درباره خدا و درباره خودشان از اینکه آن نسل تبدیل به ملتی شوند که خداوند می‌خواست جلوگیری می‌کرد. بنابراین، فراتر از شرایط فیزیکی آنها، این فرضیات و باورهای کلی آنها درباره جهان بود که بایستی تغییر می‌کرد. من باور دارم که ما نیز هریک بایستی امروزه با آن مبارزه مواجه شویم. اما چگونه این کار را انجام دهیم؟

خب، من فکر می‌کنم می‌توان پاسخ را در یک جمله ساده خلاصه کرد: ایده‌ها پیامدهایی دارند. ما دیدیم که چگونه قوم ابراهیم پس از 400 سال زندگی در مصر، باورهایی را از محیط بردگی‌شان کسب کرده بودند که با حقیقت خداوند همسو نبود. این باورها از اینکه آن قوم خدا تبدیل به ملت تازه‌ای که او می‌خواست بشوند جلوگیری می‌کردند. درست مانند قوم خدا در مصر، ما نیز باورها و فرضیات ناسالمی داریم که بر اعمال و رفتارمان تأثیر منفی می‌گذارند. این از اینکه ما تبدیل به مخلوق تازه‌ای که خدا می‌خواهد بشویم جلوگیری به عمل می‌آورد.

درخت باور

بیایید از یک جلوه بصری برای درک بهتر این مفهوم استفاده کنیم. نویسندگان انجیل گاهی درختان، درختان تاک، و میوه را به عنوان استعاره‌ای از زندگی ما به کار می‌برند. در این تصویر ما همگی درخت باوری داریم، درختی که نشان می‌دهد چگونه اعمال ما (میوه درخت) توسط تصمیماتمان (شاخه‌ها) هدایت می‌شوند، که خود توسط ارزش‌های ما (تنه درخت) هدایت می‌گردند، که آنها نیز توسط باورهایمان (ریشه‌ها) شکل گرفته‌اند، و باورها نیز در چارچوب جهان‌بینی ما (خاک زیر درخت) شکل می‌گیرند. در داستان قوم ابراهیم، خاک زیر درخت همان بردگی در مصر بود، که باور آنها را درباره خودشان به عنوان بردگان شکل داده بود و باعث می‌شد همچنان مانند بردگان رفتار کنند، حتی زمانی که خداوند آنها را آزاد کرده بود. این بدین دلیل است که تغییر دیدمان از جهان نیازمند چیزی بیش از تغییر شرایطمان است. این نیازمند تغییری در ذهن ماست.

به همین دلیل است که شناخت دیدی که از جهان داریم بسیار حائز اهمیت است، چرا که تأثیری بسزا در اعمالمان دارد و نیازمند تغییری فعالانه در طرز تفکر ماست. بنابراین، جهان‌بینی چیست؟ خب، برخی اوقات مانند عینکی توصیف می‌شود که از ورای آن به جهان می‌نگریم. جهان‌بینی تعبیری است که از واقعیت داریم، که برخی اوقات شناسایی آن دشوار است. اما زمانی که جهان‌بینی ما در تضاد با جهان‌بینی متفاوتی قرار می‌گیرد، دیدن آن آسانتر است. برای مثال شخصی را در نظر بگیرید که در کانادا زندگی می‌کند در مقابل فردی که در جنگل‌های پاپوآ گینه نو زندگی می‌کند. اگر هر یک از آنها بیمار شوند، به طور عمومی هر کدام واکنش متفاوتی نسبت به بیماری خواهند داشت. اینجا در کانادا ما به دکتر می‌رویم چرا که باور داریم بیماری صرفا یک پدیده فیزیکی است. اما در پاپوآ گینه نو، ممکن است فرد به سراغ جادوگری درمانگر برود چرا که آنها بیماری را عمدتا مشکلی معنوی به حساب می‌آورند (اثرات متفاوت این باورها را بر روی درخت در نظر بگیرید). آیا می‌بینید که فرضیات جهان‌بینی ما چه تأثیر مهمی بر اعمال ما می‌گذارند؟ دیدگاه و درک ما از واقعیت به طور مستقیم بر اعمال ما اثر می‌گذارد.

البته در رابطه با جهان‌بینی، دام بزرگی که وجود دارد این است که باور کنیم جهان‌بینی ما برتر از دیگران است. مسئله اصلا اینچنین نیست. در واقع، اگر جهان‌بینی ما صرفا ادراک ما از واقعیت باشد، آنگاه با توجه به ماهیت محدود ادراک بشر، جهان‌بینی هر انسانی از دیدگاه غایی خداوند نسبت به هستی محدودتر است. بنابراین چگونه جهان‌بینی خود را با جهان‌بینی خدا همسو کنیم؟ خب، این تلاشی ابدی است، اما تعدادی روش کلیدی هستند که می‌توانیم از آنها بهره ببریم. اولا، احتیاج داریم جهان‌بینی و سیستم اعتقادی خودمان را شناسایی کنیم. دوما، بایستی بیاموزیم که چگونه حقایق محکم و قابل درک را شناسایی کنیم. سوما، بایستی هر دیدگاه غلطی از جهان را با حقایق محکم جایگزین کنیم. بنابراین بیایید هر یک از اینها را به نوبت بررسی کنیم.

اول، بیایید سعی کنیم جهان‌بینی خودمان را شناسایی کنیم. در دنیای امروز جهان‌بینی‌های گوناگون در چندین دسته عمده قرار می‌گیرند. در این جلسه زمان کافی برای بررسی عمیق یکایک این دسته‌ها در اختیار نداریم، اما چند نمونه از آنها شامل آنیمیسم (مرسوم در فرهنگ‌های قبیله‌ای)، جهان‌بینی هندو (شبیه به آنیمیسم همراه با تغییراتی)، جهان‌بینی اسلامی (اغلب بسیار تقدیرگرا است، با خدایی غیرشخصی و ترس‌برانگیز به نام الله تعریف می‌شود)، و هندویسم سکولار است. هر یک از اینها موانع خاص خود را در مقابل اعتماد ما به خدا قرار می‌دهند، هم قبل و هم بعد از اینکه عیسی را به عنوان اربابمان می‌پذیریم. این چیزی است که قوم خدا در داستان سفر خروج با آن مواجه شدند،

زمانی که ذهنیت بردگی آنها مدتها بعد از آزادیشان از مصر همچنان مانعی در برابرشان بود. هرچند، مهم است خاطرنشان کنیم که اغلب جهان‌بینی‌ها تا حدی با دیدگاه خدا از واقعیت همسو هستند و در نتیجه می‌توانند مردم را به سمت خدا هدایت کنند. اما، برای معتقدین به عیسی، بایستی به یاد داشته باشیم که هرچند ممکن است دائما در حال کسب دانش بیشتری درباره حقیقت باشیم، هیچیک از ما یک جهان‌بینی انجیلی کامل ندارد. درک حقیقت خدا و دیدگاه او نسبت به هستی وظیفه‌ای پایان‌نیافتنی است، چرا که خدا بی‌کران است. خوشبختانه، خدا همچنین قابل شناختن است، و آشکارسازی شخصی حقیقت خود را ممکن ساخته است!

حال، مسئله این است که شناسایی جهان‌بینی خود می‌تواند چالش‌برانگیز باشد. اما برای شروع، می‌توانیم خصوصیات معمول جهان‌بینی فرهنگ خود را بررسی کنیم. در کانادا، جهان‌بینی غالب انسان‌گرایی سکولار است. برخی از باورهای مرکزی سکولاریسم شامل ناتورالیسم، فردگرایی، و نسبیت‌گرایی اخلاقی است. ناتورالیسم عقیده دارد که هیچ چیز ورای آنچه که به طور علمی در جهان طبیعی قابل مشاهده است وجود ندارد. فردگرایی تأسیسات کنترل‌گر را طرد می‌کند، مانند خانواده، کلیسا، و دولت. و نسبیت‌گرایی اخلاقی بر این عقیده است که حقیقت نسبی است و نسبیت مطلق است. شاید برخی از شما با این عقاید ارتباط برقرار کنید. این مکاتب، گرچه که ممکن است حاوی برخی از عناصر باشند، به طور عمده با حقیقت انجیل همسو نیستند. ابزار دیگری که به تعیین جهان‌بینی ما کمک می‌کند درخت باور است و این سؤال که "چرا؟". ما می‌توانیم به اعمالمان نگاه کرده و ریشه آنها را تا رسیدن به جهان‌بینی پشت آنها پی‌گیری کنیم، با پرسیدن این سؤال که چرا آن تصمیم خاص را گرفتیم؟ چرا آن موضوع مهم بود؟ چرا من این را باور دارم؟ این می‌تواند ما را به فرضیات جهان‌بینیمان برساند. مثالی برای این موضوع ریختن زباله در خیابان است. چرا من چنین کاری نمی‌کنم؟ به این خاطر که برای سیاره ما مضر است. چرا این اهمیت دارد؟ به این خاطر که باید از دنیای طبیعی مراقبت کنیم. چرا من چنین باوری دارم؟ به این خاطر که خدا به انسان مأموریت داده است که از زمین محافظت و مراقبت کند. این مثالی از چیزی است که دارای پایه و اساس محکمی در انجیل است، اما ممکن است دریابیم که باورهای ما توسط دیدگاهی خدا محور از واقعیت شکل نگرفته‌اند – مانند این باور که تنها مقدار محدودی منابع در جهان وجود دارد و بنابراین ما بایستی برای حفظ سیارمان خود را محدود کنیم. اما این با حقیقت انجیل همسو نیست، چرا که این باور وجود خدایی نامحدود را در نظر نمی‌گیرد که در بند محدودیت‌های جهان طبیعی نیست.

حال، زمانی که جهان‌بینی خود را شناسایی کردیم، چگونه آن را با دید خداوند از جهان هستی همسو کنیم؟ به طور کلی، بایستی آن را با حقیقت جایگزین کنیم. برای ما که از جهان‌بینی انسان‌گرایی سکولار می‌آییم، ممکن است پذیرش این موضوع دشوار باشد. همانطور که پیش از این اشاره کردیم، جهان‌بینی سکولار ما خواهد گفت که حقیقت نسبی است. اما مسیحیت ادعا می‌کند که حقیقت یک شخص است، عیسی، و در نتیجه قابل شناختن است. بنابراین چگونه حقیقت را شناسایی کنیم؟ خب 5 چیز هستند که برای تعیین اینکه چیزی حقیقت است یا نه باید به دنبال آنها بگردیم. اولا، آیا در انجیل هست؟ - انجیل کلام معتبر خداست و اولین منبع ما برای شناسایی حقیقت. اما فقط این نیست. ما همگی باید با روح‌القدس موافق گردیم، آن شخص سوم در تثلیث که "ما را به حقیقت رهنمون می‌شود" **(یوحنا 16:13)**. سپس ما می‌توانیم به خلقت نگاه کنیم که خداوند در آن خود را آشکار ساخته است، طبیعت خود را و حقیقت خود را. **رومیان 1 (20-19)** می‌گوید:

[۱۹] زیرا آنچه را که می‌توان در مورد خدا دانست کاملاً بر آنان آشکار است، چون خدا آن را برایشان روشن ساخته است. [۲۰] آری، صفات نادیدنی خدا، حتی قدرت ابدی و الوهیّت او، از زمان آفرینش دنیا به‌روشنی قابل مشاهده بوده است و همگان می‌توانند از طریق آنچه آفریده شده است، آن‌ها را دریابند. از این رو، هیچ عذر و بهانه‌ای ندارند.

از خود بپرسید، آیا این با نگریستن به خلقت به روشنی آشکار است؟ آنگاه می‌توانیم تعیین کنیم که آیا با دیگر پیروان عیسی، هم در گذشته و هم در حال، در توافق هستیم یا نه. ما می‌توانیم از دوستان، بزرگان، رهبران، و بسیاری از پیروان عیسی که پیش از ما متون و نوشته‌های تاریخی را خوانده‌اند، حکمت بیاموزیم. و در آخر، بایستی امتحان کنیم که آیا این حقیقت بالقوه برای زندگی ما میوه خوبی به ثمر می‌آورد یا خیر.

زمانی که می‌خواهیم حقیقت را به کار ببریم و ذهن خود را با واقعیت خداوند همسو سازیم، می‌توانیم به توبه روی آوریم. اگر با توبه آشنایی ندارید، باید گفت که این صرفا ترجمه لغت یونانی Metanoia است، که به معنی تغییر ذهنیت است. توبه به معنی پروسه‌ای عمدی از تغییر ذهنیت ماست، از باوری که منجر به مرگ می‌شود به باوری که زندگی به بار می‌آورد. من به شخصه هر زمان که نیاز دارم خود را دوباره با حقیقت خداوند همسو سازم، از دعای کوچکی استفاده می‌کنم به نام R 4. این R 4 عبارتند از repent (توبه کن)، receive (دریافت کن)، rebuke (سرزنش کن)، و replace (جایگزین کن). اول، توبه می‌کنم و تصمیم می‌گیرم از هر رفتار یا باوری که با حقیقت خدا همسو نیست روی‌گردان شوم. سپس، آمرزش خدا را دریافت می‌کنم چرا که از طریق عمل عیسی بر صلیب به آن دسترسی دارم. سپس شیطان را سرزنش می‌کنم، کسی که فریبکار است و در نتیجه هر فرصتی که بیابد تلاش خواهد کرد ما را به درون کذب و دروغ بکشاند. و در نهایت، آن دروغی که باور کرده بودم را با حقیقتی که خدا بر من آشکار کرده است جایگزین می‌کنم، اغلب از طریق اعتراف شفاهی. البته این به ندرت ممکن است یک شبه جهان‌بینی شما را تغییر دهد، اما تمرینی است که وقتی به طور مرتب انجام گیرد می‌تواند ما را با خلقت تازه‌ای که خدا ما را به درون آن دعوت می‌کند همسو سازد. تغییر دادن جهان‌بینی از طریق Metanoia به ما کمک می‌کند از ذهنیت بردگی، که مانع قوم ابراهیم گشته بود، به ذهنیت پسرخواندگی برساند، آنطور که پولس، نویسنده رومیان، می‌گوید:

رومیان 8 (15-18): شما روح بردگی را دریافت نکرده‌اید تا بار دیگر ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که ما از طریق آن چنین فریاد برمی‌آوریم: «*ابّا*، ای پدر!» [۱۶] همان روح خدا همراه با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم. [۱۷] پس اگر فرزندان او هستیم، وارثان او نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح؛ زیرا اگر در رنج‌های مسیح سهیم باشیم، همراه با او نیز جلال خواهیم یافت.

میراث ما نوعی بردگی نیمه مرده در گناه نیست، بلکه پسرخواندگی و فرزندخواندگی است – بنابراین بیایید آن را بپذیریم! من دعا می‌کنم که شما این تصمیم آگاهانه را بگیرید که زندگی گذشته خود و بردگی گناه را پشت سر گذاشته و به زندگی تازه‌ای که در عیسی به آن دسترسی داریم قدم بگذارید.

امیدوارم که بحث امروز برای شما خانواده BeLoved حاوی نعمت بوده باشد. اگر امروز همچنان در بردگی در یک مصر معنوی زندگی می‌کنید، می‌خواهم این را بدانید که خدایی هست که نجات‌دهنده است و می‌خواهد شما را از گناه و مرگ به یک زندگی تازه هدایت کند. و اگر عیسی را به عنوان ناجی خود پذیرفته‌اید، اما به هر دلیل همچنان در ذهنیت بردگی مانده‌اید، بدانید که خداوند چنان وفادار است که به ما ابزار لازم برای یک زندگی پیروزمندانه را عطا کرده است، اگر آن را دریافت کنید. دعای من این است که امروز این انتخاب را انجام دهید! باشد که خداوند شما را برکت دهد و هر کجا که بوده‌اید، هر کجا که هستید، و هر کجا که می‌روید با شما باشد. آمین.